

اشاره

پلورالیسم معرفتی، از موضوعات درخور اعتنا در حوزه شناخت است. این بحث در غرب دو موج اساسی داشته؛ یکی در عهد شکوفایی تمدن یونان قبل از میلاد و دیگری از رنسانس به بعد که تا حال حاضر هم چنان به صور گوناگون بروز و ظهور داشته و دارد. در جامعه ما نیز بر اثر رسوخ فرهنگ غرب این مسئله بطور جدی در محافل و کتب علمی محل بحث و نظر است. در این شماره برای بررسی بیشتر این موضوع از جناب آقای دکتر محمد لکن هاوژن که در دانشگاههای آن دیار تدریس و تحقیق کرده‌اند، دعوت به عمل آمد تا در گفت و گویی با پژوهشنامه قیسات شرکت نمایند و به تعدادی از سؤالات مطرح در این باب پاسخ دهند، که ضمن سپاس از قبول دعوت از جانب ایشان، توجه خوانندگان فرهیخته را به حاصل این گفت‌وگو جلب می‌کنیم.



پلورالیسم معرفتی

۱۸
قین

۸

قبسات: در خدمت شما هستیم تا نظر حضرت عالی را راجع به پلورالیسم معرفتی جویا شویم.

دکتر لگن هاوژن: پیش از هر چیز باید موضوع پلورالیسم معرفتی تعیین شود. در مقاله‌ای که «ادوارد کریگ» (Edward Craig) و بعد از او «استیفن استیج» در دایرةالمعارف روتلج (Routledge) در رابطه با پلورالیسم معرفتی نوشته‌اند، چنین آمده است که این نوع پلورالیسم به معنی قبول کثرت در ملاک عقلانیت یا توجیه یا یقین و... است. البته می‌توان در کنار این موارد به کثرت در ملاک ارزش و معرفت نیز قائل شد.

با توجه به این معنا می‌بینیم که پلورالیسم، انواع گوناگونی دارد. یعنی شخص می‌تواند مثلاً دربارهٔ ارزش‌ها پلورالیست باشد، ولی دربارهٔ عقلانیت نباشد یا برعکس می‌تواند دربارهٔ عقلانیت پلورالیست باشد، ولی دربارهٔ توجیه چنین نباشد.

تعریف دیگری که بنده در کتاب خودم دربارهٔ پلورالیسم دینی از آن استفاده کرده‌ام فکر می‌کنم در اینجا، تذکر آن سودمند باشد تا این چیزها خلط نشود، بحثی درباره کثرت‌گرایی یا پلورالیسم دینی یا تفاوت در اعتقاد مطرح بود که آیا همیشه می‌توانیم دلیل این تفاوت را اشتباه معتقدین در ملاک معرفتی بدانیم یا نه. اگر بتوانیم بگوییم که ممکن است دو نفر در اعتقاداتشان اختلاف نظر داشته باشند در حالی که وظیفه معرفت‌شناسی را نادیده نگرفته‌اند، در این حال هم می‌توانیم بگوییم که یک نوع پلورالیسم به نام پلورالیسم معرفتی وجود دارد. مثلاً فرض کنید، (البته این مثال فقط مربوط به موضوع اعتقاد دینی نیست) دو ریاضیدان داریم که آنها درباره فرضیه پیوند (continuum hypothesis) و اینکه چه نوع بی‌نهایتی در پیوند هست، با هم اختلاف نظر دارند. در ریاضیات دربارهٔ این موضوع بحث‌های زیادی مطرح است. مثال دیگر نظریه آشفتگی (chaos theory) است که درباره این نظریه اختلاف عمیق‌تری وجود دارد؛ زیرا برخی معتقدند که این مباحث اصلاً هیچ ثمری ندارد، خوب نیست و اصلاً ریاضی واقعی نیست. دسته دیگری می‌گویند نه، این ابتدای یک شاخه

خیلی مهم در این رشته است.

در اینجا با توجه به این اختلاف نظر موجود در میان ریاضیدانان، می‌توانیم بگوییم که هیچ کدام از آنها در عقلانیت و توجیه اشتباه نمی‌کنند. یعنی می‌گوییم هر دو طرف، خیلی خوب استدلال می‌کنند، ولی به نتیجه متفاوت می‌رسند. البته نه به خاطر اینکه یکی از آنها اشتباه می‌کند، بلکه به خاطر اینکه خود موضوع، موضوع پیچیده‌ای است و ملاک عقلانیت و توجیهی که در اختیار داریم، در حال حاضر آن قدر توانا نیست تا صحت و سقم هر یک از این نظرها را تعیین کند.

شاید این مسأله بتواند این نوع پلورالیسم معرفتی را به پلورالیسم معرفتی‌ای که در دایرةالمعارف روتلج تعریف شده و قبلاً توضیح دادیم پیوند بدهد؛ چراکه اگر وجود این گونه اختلاف نظر مثلاً در ریاضی قابل تحمل است، این اختلافات می‌تواند در ملاک توجیه و ملاک عقلانیت تفاوت ایجاد کند. پس اگر ما قبول می‌کنیم که ممکن است دو دانشمند بدون اشتباه، به طور مختلف در یک مسأله قضاوت بکنند، این یک نوع پلورالیسم است و می‌تواند یک نوع پلورالیسم را پدید آورد.

البته این مطلب در نوشتار کریگ و استیفن استیج تقریباً مورد اشاره قرا گرفته است. نکته مهم این است که به نظر آنها نقطه مقابل پلورالیسم، وحدت‌گرایی است. به اعتقاد آنها این یک طیف است. به طوری که کسی می‌تواند پلورالیست باشد، ولی به وحدت‌گرایی خیلی نزدیک باشد. از نظر آنها لازم نیست که دو نفر از لحاظ ملاک توجیه، یقین، عقلانیت، معرفت و... هیچ نکته مشترکی نداشته باشند، به عبارت دیگر ممکن است نکات اشتراک بسیاری وجود داشته باشد ولی بحث بر سر این است که تا کجا می‌توانند اختلاف داشته باشند. طبق تعریف کریگ و استیج هر کسی که کوچکترین اختلاف را در این ملاک قبول کند پلورالیست است. اگر کسی بگوید ملاک عقلانیت در میان شاخه‌های مختلف علمی با یکدیگر خیلی متفاوت است و امور مشترک بین آنها کم و برای حل این اختلافات هیچ راهی نداریم، او یک پلورالیست بسیار افراطی است.

نوعی پلورالیسم دیگر که نسبت به این نوع افراطی، کم‌رنگ‌تر است، این است که طرفداران آن معتقدند درست است که در ملاک عقلانیت یا توجیه یا استدلال، تفاوت‌هایی وجود دارد، ولی این تفاوت‌ها، ریز و جزئی است. به عنوان مثال، اصول فقه، روش استدلال کردن در فقه است. در اصول فقه، به دنبال یافتن ملاکی برای عقلانیت در فقه هستیم. با این همه در میان اصولیون، در مورد این که از چه ملاکی باید استفاده بکنیم، اختلاف نظر وجود دارد. هر چند اصولیون نکات اشتراک فراوانی دارند، ولی در پاره‌ای از امور جزئی نیز با هم اختلاف نظر دارند. پس می‌توانیم بگوییم این نوع اختلاف موجود در میان اصولیون، نوعی پلورالیسم معرفتی است ولی جزئی است.

ادوارد کریگ (Edward Craig) ادعا می‌کند که بین اعتقاد به خدا و پلورالیسم، نوعی ناهمخوانی وجود دارد. البته این تعبیر در مورد مسأله اعتقاد به خدا خیلی پسندیده نیست؛ چرا که او با این عبارت می‌خواهد بگوید میان اعتقاد به خدا و پلورالیسم نوعی تعارض وجود دارد. دیگر مشخص نکرده که این پلورالیسم، از چه نوعی است.

بنده قبول می‌کنم پلورالیسم خیلی تندرو و افراطی، می‌تواند با اعتقاد دینی اصطکاک داشته باشد، ولی همچنانکه قبلاً گفته شد باید خیلی تندرو باشد تا چنین حاصلی را به بار آورد. دلیل ایشان این است که می‌گوید آنهایی که به خدا اعتقاد دارند، می‌گویند که باورهای موجود درباره خدا، مجموعه جمله‌ها یا قضایایی هستند که فقط آنها صادق هستند و لاغیر و ملاکهای خدایی اخلاقی، درست هستند و هیچ ملاک دیگری درست نیست، اما به نظر من این ادعا و نظر چند اشکال دارد. اول این که آقای کریگ فرض می‌کند که خدا درباره هر چیزی که در جهان وجود دارد، به صورت قضیه، بدان علم دارد. از طرف دیگر خدا دارای ملاک اخلاقی جاودانی هم هست.

به نظر بنده می‌توان هر دو فرض ایشان را براساس دین اسلام زیر سؤال برد. بسیاری از متکلمین ما می‌گویند که خدا اعتقادات یا باورهای جزئی (علم جزئی) ندارد. البته لازم نیست که باورهای موجود در چارچوب زبان خودمان

را به خدا نسبت بدهیم. با این حال اینکه می‌گوییم خدا نسبت به هر چیزی که هست علم دارد، این علم خدا به این امور، از نوع علم حضوری است، نه علمی که آن را به صورت یک قضیه نشان می‌دهند. یعنی کسی می‌تواند ادعا که هر گونه علم حصولی، ناقص است. البته این هم می‌تواند جایی را برای یک نوع پلورالیسم باز کند. یعنی پلورالیسم نسبت به علم حصولی. علم حصولی که ما انسانها از آن استفاده می‌کنیم، یک ابزار ناقص است و به همین علت است که نمی‌توانیم به عین حقیقت برسیم، در حالی که خدا این اشکال را ندارد.

قیسات: گاهی در مورد اعتقاد به خدا، امر دایر بین نفی و اثبات است. یعنی اگر بخواهیم در این باره، اعتقاد پلورالیستی داشته باشیم، شاید با آن نقض بشود. مثلاً کسی به وجود خدا و طرف مقابل او به عدم وجود خدا اعتقاد دارد. در این جا مسأله به این صورت است که یا وجود دارد یا ندارد؛ چرا که این مسأله دیگر پلورالیستی نیست. شاید منظور آقای کریگ هم، این باشد.

دکتر لگن‌هاوزن: فکر نمی‌کنم منظور آقای کریگ این باشد به نظر او که اعتقادات (یا علم) خدا مجموعه کاملی از حقیقت‌ها را تعیین می‌کند.

قیسات: مثلاً همین اعتقاد به خدای واحد در طرف مقابل، اعتقاد به خدای غیر واحد است. امکان ندارد هم اعتقاد پیدا کنیم خدا واحد است هم کثیر است.

دکتر لگن‌هاوزن: این چیز دیگری است. به نظر من مورد بحث آقای کریگ و استیفن استیج اینجا نبود. چون بحث درباره یک اعتقاد نیست، بلکه بحث درباره ملاک عقلانیت و ملاک اخلاق است. کریگ می‌گوید اگر کسی به خدا اعتقاد دارد، فکر می‌کند که خدا تعیین می‌کند که کدام قضیه‌ها صادق و کدام قضیه‌ها کاذب هستند. به گونه‌ای که هر کسی هم که به خدا اعتقاد دارد، یعنی اینکه با خدا اختلاف نظر ندارد، درست فکر می‌کند و هر کسی که با خدا اختلاف نظر دارد، اشتباه می‌کند.

قیسات: یعنی در واقع یک نوع اشعری‌گرایی است؟ به عبارت دیگر خداوند همه چیز را از پیش تعیین و مقدر کرده

است. حال هر چه با این تقدیر (علم و تصوّر) خدا مطابق باشد، صادق و در غیر این صورت کاذب است؟

دکتر لگن هاوزن: نمی دانم تا چه اندازه مثل اشعری‌ها است، ولی آنچه مهم است این است که هر قضیه را باید خدا اول تعیین کند که صادق است یا نه. اشکال بنده به ایشان این بود که لازم نیست کسی که به خدا اعتقاد دارد، مثل ما بگوید که خدا تعیین می‌کند که کدام جمله‌ها درست است یا نه. چون ممکن است به نظر خدا، همه این جمله‌ها اشکال داشته باشد. اگر همه آنها اشکال دارند و هیچ یک از آنها نمی‌توانند به این حقیقت برسند، می‌توان گفت که یک نوع پلورالیسم وجود دارد. (بعداً در مورد این اشکال بیشتر بحث می‌کنیم.)

اشکال دیگری که بر نظریه کریک داشتم این بود که اگر ما فرض کنیم که خدا به وسیله وحی مجموعه‌ای از اعتقادات و ارزشهای اخلاقی را برای انسان تنظیم می‌کند و می‌فرستند، خود این وحی به ما این امکان را می‌دهد که در مورد امور وحی نشده، جایی برای پلورالیسم، داشته باشیم. البته به نظر بنده در خود وحی، جایی برای پلورالیسم وجود دارد. مثلاً اگر خدا برای افرادی یک نوع، وظیفه تعیین می‌کند و برای افراد دیگری یک وظیفه دیگر مشخص می‌نماید، می‌توانیم بگوییم این یک نوع پلورالیسم است؛ چرا که برای گروهی یک ملاک اخلاقی وجود دارد و برای گروه دیگر، یک ملاک دیگر. من فکر می‌کنم وظیفه پیغمبران و ائمه خدا خیلی بالاتر از وظیفه‌ای است که خدا به ما داده است. پس اینجا هم یک نوع پلورالیسم پیدا می‌شود چون بیش از یک ملاک واحد داریم. یعنی طبق این تعریف که داشتیم و گفتیم: پلورالیست کسی است که وجود یک ملاک واحد جاودانی را که برای همیشه درست باشد انکار می‌کند، ولی ما می‌گوییم چنین نیست. مثلاً حتی در بعضی از سخنانی که در نهج‌البلاغه در مورد زن و مرد آمده است، فضیلت مختلف وجود دارد. برای ائمه و عوام مردم هم تکلیف مختلف وجود دارد. پس می‌توانیم بگوییم که ملاک اخلاقی، جوانب متفاوت دارد ولی با وحی الهی هم سازگار است.

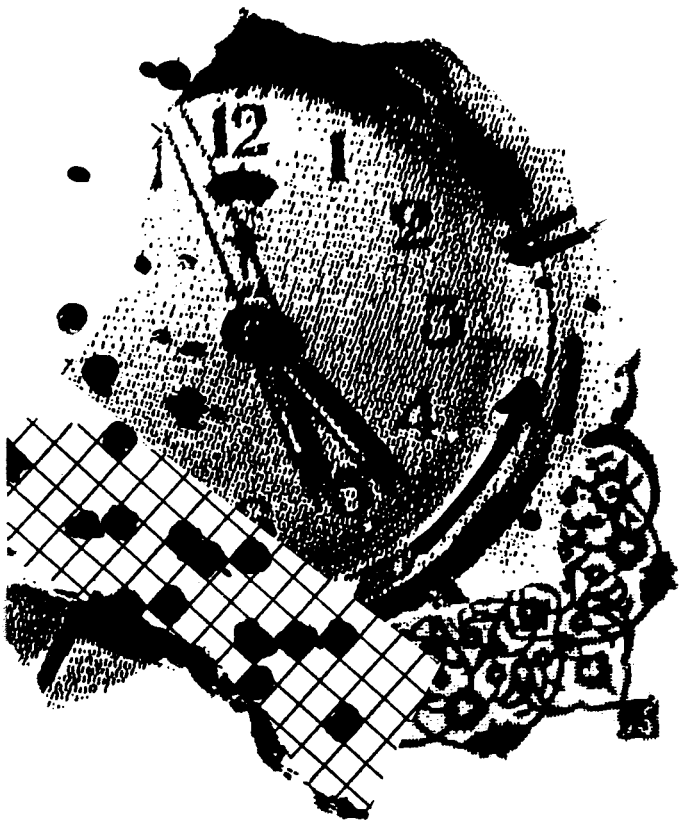
قبسات: خود این تکالیف یا وظایف مختلف مبتنی بر یک اصل واحد نیست؟ شما می‌بینید ظلم قبیح است یا عدالت حسن است. حال ممکن است در طول تاریخ، چهره‌های مختلفی داشته باشد. مثلاً خانم‌ها نسبت به شوهرشان وظایفی دارند. به عنوان مثال اگر بخواهند به همسرشان نیکی بکنند، وظایف خاصی دارند. شوهرها هم نسبت به همسران خود وظایف خاصی دارند، ولی همه اینها تحت اصل عدالت و نیکوکاری می‌گنجد. یعنی در واقع ملاکشان واحد است.

دکتر لگن هاوزن: گاهی اوقات به نظر می‌رسد که نمی‌توانیم آن را به این صورت توجیه کنیم. مثلاً فرض کنید که خدا به خضر دستور داد که آن جوان را بکشد. شما این دستور را چگونه توجیه می‌کنید؟ توضیحی که خود حضرت موسی (ع) به خضر داد، این بود که گفت من ترسیدم که او بزرگ شود و پدر و مادرش را ناراحت کند. یعنی نگفت که حتماً چنین می‌شود.

قبسات: پس به نظر شما بعضی مواقع چنین است، ولی این موارد خیلی کم است. یعنی در اینجا پلورالیسم به صورت خیلی جزئی نمودار می‌شود؟

دکتر لگن هاوزن: بله با توجه به ادعای کریک مبنی بر این که شخص دیندار نباید پلورالیسم را دوست داشته باشد، همه حرف بنده این است که فقط وقتی که پلورالیسم خیلی افراطی است، نباید آن را دوست داشته باشد، ولی پلورالیسم‌های دیگر مثل اینکه خدا به افراد گوناگون ملاک‌های مختلف می‌دهد. مثلاً پیغمبران یک ملاک دارند، فرشتگان ملاک دیگری دارند، زن و مرد ملاک مختلف دارد و...، همه اینها با پلورالیسم سازگار است. یعنی اعتقاد به خدا، از فرد متدین نمی‌خواهد که باید پلورالیسم را رد بکند.

قبسات: آقای دکتر! به نظر می‌رسد این، پلورالیسم نباشد، اگر شما می‌خواهید اسم آن را پلورالیسم بگذارید، اشکالی ندارد. اینها در واقع حقیقت واحدی هستند که جلوه‌های مختلفی دارند. مثلاً پرستش خداوند، مراتبی دارد. انسان باید خدا را بپرستد، ولی این پرستش شیوه واحدی



قابل توجه است، با این همه عیب بیان ایشان این است که اگر کسی مقاله ایشان را بخواند، فرض می‌کند که فرض وجود یک نوع پلورالیسم در میان آن‌هایی که دیندار هستند فقط به خاطر اعتقادی است که به ناتوانی انسان دارند و این اصلاً جالب نیست، ولی به نظر می‌آید این خیلی جالب است؛ چرا که اصلاً زمینه پیدایش و شکل‌گیری یک نوع پلورالیسم براساس ناتوانی انسان فراهم می‌آید و حتی می‌تواند چندین نوع مختلف هم داشته باشد. مثلاً کسی می‌تواند بگوید که خدا انسان را ناتوان آفرید. یعنی بدون دادن این توان به انسان که بتواند به تمام حقایق، ارزش‌ها و ملاک‌های ارزشی و اخلاقی دسترسی پیدا کند. این ناتوانی موجود در انسان برای پیدا کردن، حقیقت کامل یا اخلاق کامل، می‌تواند در معرفت انسان امری تصادفی یا ذاتی باشد یعنی ما می‌توانیم فرض کنیم که خدا انسان را یک مقدار ضعیف آفرید. حال انسان می‌تواند با مقداری ورزش یا تمرین بیشتر به هدف مورد نظر برسد، ولی اتفاقاً ضعیف هستیم.

فرض دیگر این است که می‌توانیم بگوییم که نه! خدا انسان را طوری آفرید که اصلاً دستگاه عقلی او به عین حقیقت و عین اخلاق کامل نمی‌رسد. یعنی می‌توانیم به آن نزدیک بشویم، ولی نمی‌توانیم کاملاً آن را درک کنیم.

ندارد. گاهی به صورت نمازاست و گاه به شیوه‌ای دیگر. حتی خود همین نماز هم شیوه واحدی ندارد. شاید نمازی که مسلمان‌ها می‌خوانند مانند نماز مسیحیان و یهودیان، نباشد یا حضرت نوح (ع) و پیروان ایشان وقتی می‌خواستند به عبادت خدا بپردازند این کار را به گونه‌ای غیر از آنچه که ما انجام می‌دهیم انجام می‌دادند. یعنی این عبادت واحد، قالب‌های مختلفی دارد. با اینکه پرستش در وجود همه آنها بوده، ولی شکل واحدی نداشته است. حال آیا می‌توان این امر را از آن جهت که با وجود ملاک واحد، جلوه‌های مختلفی دارد، تحت عنوان پلورالیسم گنجاند؟

دکتر لگن هاوزن: ما نمی‌توانیم تعیین کنیم که دقیقاً این ملاک چیست که باید در یک مورد به یک نتیجه و در مورد دیگر به نتیجه دیگر برسد. به نظر بنده این امر واقعاً نوعی پلورالیسم است. یعنی ما می‌توانیم ادعا کنیم که یک ملاک واحد وجود دارد، ولی این ملاک را کاملاً درک نمی‌کنیم. به این دلیل ما به وحی خدا تکیه می‌کنیم. به عنوان مثال اگر داستان خضر و برخورد او با آن جوان و کشتی و دیوار، در قرآن نبود، هیچ کس قبول نمی‌کرد که کار خضر خیلی جالب است، ولی چون خدا ما را در این باره هدایت کرده، ما نیز قبول می‌کنیم که این هم مطابق همان ملاک الهی است.

پس اگر ما بگوییم یک نوع ملاک واحد وجود دارد، این فقط با توجه به وحی خدا است. یعنی ما خودمان به تنهایی و بدون هدایت وحی الهی، نمی‌توانیم درک کنیم که چیست. توضیح بیشتر این که مثلاً کریک در دایرةالمعارف مذکور اشاره می‌کند که شخص دین‌دار می‌تواند براساس ناتوانی انسان، یک نوع پلورالیسم را قبول کند، ولی زود این را کنار می‌گذارد. مثل اینکه این پلورالیسم برای ایشان جالب نیست.

کریگ در ادامه می‌گوید پلورالیسم واقعاً در غرب و به ویژه از وقتی که فیلسوفان آنجا مسأله انکار وجود خدا را در دستور کار خویش قرار دادند، شکوفا شد. این است که نیچه را بزرگ می‌کند و او را به عنوان یک پلورالیست بسیار بزرگ جلوه می‌دهد، ولی به نظر بنده با این که این امر از لحاظ تاریخی این گرایش از پلورالیسم افراطی موجود در غرب،

قبسات: جناب دکتر! خداوند در قرآن می فرماید:

«وَمَا أَوْتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»

«عَلَّمَكُمَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ»

یعنی هیچ‌گاه نمی‌توانید آن علم حقّ تعالی را پیدا کنید. به عبارت دیگر شما هر کاری بکنید، وجودتان متناهی است و وجود متناهی هیچ‌گاه نامتناهی نمی‌شود.

دکتر لگن‌هاوزن: پس اگر این طور است ما می‌توانیم بگوییم که حقیقت‌هایی را می‌توانیم با عقل درک کنیم. همچنین می‌توانیم نسبت به چیزهایی که خدا ما را از طریق وحی نسبت به حقیقت آن‌ها هدایت کرد، علم داشته باشیم. بعد از آن می‌توانیم از عقل در مورد داشتن گمان خوب نسبت به چیزهایی، استفاده کنیم، ولی راه‌های موجود در این باره مختلف است.

پس در اینجا می‌توانیم بگوییم که عقل حقیقت پاره‌ای از امور را به صورت صریح و واضح در می‌یابد و چیزهای دیگری هستند که وحی حقیقت آن‌ها را به صورت واضح در می‌یابد و چیزهای دیگری هستند که می‌توانیم در مورد آن‌ها اختلاف نظر داشته باشیم. اگر چنین نظری درست باشد، می‌تواند یک نوع پلورالیسم باشد.

قبسات: جناب دکتر! دقیقاً در همان نقطه‌ای که می‌توانیم اختلاف نظر داشته باشیم، پلورالیسم می‌گوید ملاک‌ها هم مختلف هستند. یعنی اینکه اصول اولیه شما مختلف است. آیا می‌توانیم قضاوت‌های مختلف را براساس معیارهای واحدی داور بکنیم یا نه، ملاکی برای داور صحت و سقم نداریم؟

دکتر لگن‌هاوزن: به نظر بنده این امر به این مسأله بر می‌گردد که چه چیزی را ملاک می‌دانیم؟ مثلاً فرض کنیم که منطق، ملاک استدلال است و چه چیزی بهتر از این است که منطق ملاک استدلال درست یا ملاک عقلانیت بشود. با این حال می‌دانیم که خود منطقیون درباره منطق، اختلاف نظر دارند. مثلاً در مورد میزان قابل قبول بودن منطق قدیم، شک در مورد منطق جدید و حتی در میان منطق‌های جدید نیز اختلاف است. پس در اینجا هم یک نوع پلورالیسم درباره عین منطق پیدا می‌کنیم.

قبسات: یعنی مشترکات داریم یا نه؟

دکتر لگن‌هاوزن: داریم.

قبسات: ولی اختلاف هم داریم. آیا این اختلاف کم

است یا زیاد؟

دکتر لگن‌هاوزن: حتی نمی‌توان در مورد بعضی از آنها

بگوییم زیاد است یا کم. مثلاً ما معمولاً از منطق به صورت

دو ارزشی استفاده می‌کنیم. به عنوان نمونه می‌گوییم: هر

قضیه یا صادق است یا کاذب، ولی ما به راحتی می‌توانیم

منطقی درست بکنیم که ارزش‌های بی‌نهایت داشته باشد.

اگر از این نوع منطق استفاده می‌کنیم یک منطق غیراستاندارد

داریم که با منطق استاندارد خیلی اختلاف دارد. یا می‌توانیم

منطق سه ارزشی هم داشته باشد که می‌گوید هر قضیه یا

صادق است یا کاذب و یا هیچ‌کدام، ولی چیزی که درباره این

انواع منطق، جالب است این است که ما می‌توانیم همه آنها

را یاد بگیریم و وقتی آنها را در کنار هم یاد بگیریم چنین

نیست که درباره امر جزئی تناقض پیدا کنیم. یعنی چنین

نیست که ما بگوییم اگر از منطق اول استفاده کنیم به این

نتیجه می‌رسیم که استدلالی که از آن برای فهمیدن $2+5=7$

استفاده کردم درست است، ولی اگر از منطق دیگر استفاده

می‌کردم این استدلال نادرست می‌شد. این گونه چیزها پیش

نمی‌آید. یعنی وقتی که یک منطق را با منطق دیگری

جایگزین می‌کنیم، بیشتر چیزهایی که در عمل می‌خواهیم

از آنها استفاده کنیم، به حال خود باقی می‌ماند، ولی خود

ملاک استدلال عوض می‌شود.

قبسات: آقای دکتر! آیا به نظر حضرت‌عالی می‌توانیم

در مورد جهان خارج، سه ارزشی بشویم؟ یا نه قضیه جهان

صرفاً دو ارزشی است. یعنی یا جهان خارج وجود دارد یا

وجود ندارد. آیا می‌توان گفت که بین وجود و عدم جهان،

یک حالت واسطه موجود است که نه وجود دارد و نه عدم یا

هم وجود دارد هم عدم؟

دکتر لگن‌هاوزن: آنهایی که می‌گویند ما از منطق سه

ارزشی استفاده می‌کنیم مدعی نیستند که هر جمله دارای

ارزش سوم باشد. در منطق قدیم نیز به منطق سه ارزشی

اشاره‌ای شده است. مثلاً وقتی که در مورد عدم ملکه بینایی

بحث می‌کنند و می‌گویند نابینایی، عدم ملکه بینایی است، عدم ملکه یعنی چه؟ مثلاً این جمله که دیوار نابیناست، نه صادق است نه کاذب است.

قبسات: یعنی دیوار این قابلیت را ندارد که ما بینایی را بر آن حمل بکنیم. به عبارت دیگر این جمله هنگامی صادق است، که دیوار توانایی و استعداد بینایی را داشته باشند.

دکتر لگن‌هاوزن: ما می‌توانیم در مورد این مثال دو راه را در پیش بگیریم. یکی اینکه از یک منطق دو ارزشی استفاده بکنیم و بگوییم که این جمله که «دیوار نابیناست» کاذب است؛ چرا که ما فقط زمانی می‌گوییم که چیزی نابینا است، که دارای ملکه بینایی باشد. پس می‌توانیم قضیه «دیوار نابیناست» را به این دلیل کاذب بدانیم، ولی یک راه دیگری هم در پیش داریم و آن این که می‌توانیم از یک منطق سه ارزشی استفاده کنیم و بگوییم که نه، این نه کاذب است نه صادق است. به خاطر این که خود جمله درست نیست و اصلاً نمی‌توانیم بینایی را نه به دیوار نسبت بدهیم و نه آن را از دیوار سلب نماییم.

قبسات: مثلاً اگر بگوییم دیوار عاقل است، مهمل است؟

دکتر لگن‌هاوزن: یک نوع پلورالیسم ضمن سازگاری با اعتقادات دینی، می‌تواند درباره حقیقت عمیق‌تر باشد. به طوری که می‌توانیم بگوییم خدا جهان و واقعیت را طوری ایجاد کرده که هم دارای ابعاد توصیفی و هم دارای ابعاد ارزشی است. به طوری که هیچ ابزار معرفتی غیر از علم خودش که به اعتقاد بعضی همان وجود خودش است، نمی‌تواند آن را کاملاً درک کند. این یک مرحله عمیق‌تر، یعنی یک مرحله پلورالیسم به خاطر آفرینش خدا می‌تواند به این صورت باشد که خدا اتفاقاً به انسان این قدرت را نداده است. به عبارت کامل‌تر می‌توان گفت که انسان ذاتاً طوری خلق شده است که نمی‌تواند حقیقت را درک کند. یعنی ذاتاً اشکال از عقل انسان است. از طرف دیگر می‌توان گفت که اشکال از عقل انسان نیست، بلکه ذاتاً اشکال از خود حقیقت است. یعنی هیچ ابزار دیگری اعم از عقل انسان، عقل فرشتگان،... غیر از خود خدا نمی‌تواند به این حقیقت

برسد.

قبسات: یعنی نمی‌تواند حقیقت را همان طور که هست درک بکند. به عبارت دیگر ممکن است ما بتوانیم آن را درک بکنیم، ولی تنها مراتبی از آن را درک می‌کنیم.

دکتر لگن‌هاوزن: بله به صورت پشت پرده.

قبسات: می‌توانیم چنین بگوییم؟

دکتر لگن‌هاوزن: چرا که نه.

می‌توانیم درباره حقیقت، هر چیزی را بگوییم. مثل اینکه از یک زاویه یا پشت پرده می‌توانیم به آن نگاه کنیم و به این طریق خدا ما را کمک و هدایت می‌کند و وحی می‌فرستد تا بتوانیم چیزی را از آن درک کنیم، ولی درک ما کامل نیست.

در اینجا سعی کردم توضیح دهم که چگونه کسی می‌تواند یک نوع پلورالیسم جالب را قبول بکند که در عین اجتناب یک نوع نسبی‌گرایی و شکاکیت با اعتقادات دینی هم سازگار باشد.

قبسات: آقای دکتر! کانت نیز همین حرف را زده و گفته است ذهن انسان طوری ساخته شده که قدرت درک حقیقت یا نومن را ندارد؛ چرا که به نظر او هر شیء دو جنبه دارد: یکی جنبه نومن و دیگری جنبه فنومن. جنبه فنومن را ما می‌توانیم درک کنیم، ولی جنبه نومن را نمی‌توانیم درک کنیم. به عبارت دیگر ما طوری ساخته شده‌ایم که اگر خدا بودیم، می‌توانستیم این را درک کنیم، ولی فیثته به کانت اشکال می‌کند و می‌گوید همین سخن تو متناقض است. یعنی خود این که می‌گویی یک واقعیت نومن وجود دارد که علت جنبه پدیداری واقعیت است، متناقض است. چون تو نسبت بدان شناخت پیدا کرده‌ای و خود این که می‌دانی وجود دارد و علت پدیدارها است، یک نوع شناخت است و این با فرض اولیه شما متناقض است.

دکتر لگن‌هاوزن: درست است. اشکال دیگری هم بر کانت وارد است و آن این که او اشاره می‌کند که این ارتباط بین بود و نمود، یک ارتباط علی است. در حالی که رابطه علی باید فقط در پدیدارها باشد.

قبسات: یک اشکال دیگری که هست این است که من

معتقدم جهان خارجی وجود دارد و بر من اثر می‌گذارد، اما آقای کانت! تو نمی‌توانی این را اثبات کنی.

دکتر لگن‌هاوزن: پس ما می‌توانیم به طور خلاصه و خیلی اجمالی بگوییم که یک نقص بزرگ در فلسفه کانت، همین ارتباط «نمود» و «بود» است، ولی کسی می‌تواند بگوید که ما قبول می‌کنیم که به عین حقیقت نمی‌رسیم، (همچنان که کانت گفت) ولی لازم نیست این شکاف بزرگی را که کانت در میان بود و نمود ایجاد کرد بپذیریم و معتقد شویم که ما زندانی پدیدارها هستیم، بلکه برای پُر کردن این شکاف راهی را پیدا می‌کنیم.

در فلسفه و عرفان اسلامی درباره این پرده‌ها بحث‌های فراوانی به عمل آمده است و گفته‌اند این پرده‌های متعدد چیزهای تدریجی است و بین پرده‌های موجود حقیقت عینی و چیزهایی که ما می‌بینیم، یک شکاف تدریجی است، پس این اشکال که ما فقط زندانی افکار و چیزهایی هستیم که خودمان ساخته‌ایم، اصلاً پیش نمی‌آید.

قبسات: پس ممکن است بعضی از انسان‌ها به آن حقیقت برسند و حقیقت آن شیء را درک کنند.

دکتر لگن‌هاوزن: یا حتی نزدیکتر به آن. جالب است که در همین مقاله کریک و استیج (یادم نیست کدام یک از آنها است) گفته‌اند ظاهراً هگل نوعی پلورالیسم را قبول می‌کند، ولی بعد نویسنده مقاله می‌گوید این پلورالیسم، درست و حسابی نیست؛ چرا که هگل می‌گوید این یک سلسله مراتب که همیشه پیش می‌روند. یعنی چیزی که ما در سنت افکار اسلامی از آن بحث می‌کنیم، به هگل نزدیک‌تر است تا کانت، با این تفاوت که هگل فکر می‌کرد این «پیش رفتن» در طول تاریخ تحقق پیدا می‌کند، ولی این مسأله در سنت فلسفی اسلام بیشتر به صورت سیر تکامل نفس مشاهده می‌شود.

قبسات: پس اگر ما نفسمان را متعالی کردیم، به همان اندازه واقعیت بر ما بیشتر جلوه می‌کند. یعنی ما باید مشابه عالم بشویم. پس هر انسانی می‌تواند دارای این نوع پلورالیسم و در واقع کثرت طولی باشد، ولی رتبه و مرتبه‌اش فرق می‌کند. روایاتی داریم که حتی اگر قرآن را به

عنوان یک واقعیت در نظر بگیریم، ظاهر و باطنی دارد و آن بطن هم بطنی دارد و...، تا هفت بطن را برشمرده‌اند. این مسأله در واقع همین است. حضرت عالی هم همین را می‌خواهید بگویید؟ یعنی می‌خواهید بگویید که واقعیت‌ها مراتب و بطون مختلفی دارند و انسان‌ها می‌توانند با توجه به میزان توانایی و ظرفیت وجودیشان به حقیقت آن نزدیک‌تر بشوند.

دکتر لگن‌هاوزن: فکر می‌کنم اگر کسی می‌تواند به بطن واقعی و حقیقت برسد کسی است مثل پیغمبران یا ائمه و یا حداکثر اولیاء خدا، ولی برای دیگران فکر می‌کنم همیشه یک نوع حجاب باقی می‌ماند.

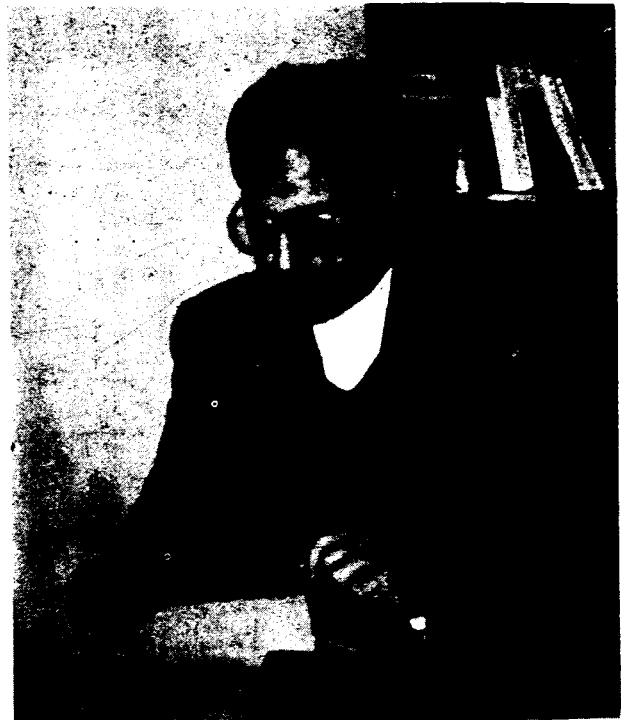
قبسات: آیا می‌توان این را پلورالیسم نامید؟ چون پلورالیسم معتقد است ملاک و معیارها فرق می‌کند، ولی در اینجا ملاک تمام مراتب واحد است. کافی است شما به این مرتبه برسید، خود این ملاک است. این ملاک را قبول کن، می‌توانی داوری کنی.

دکتر لگن‌هاوزن: بلکه! به نظر بنده این یک نوع پلورالیسم است. طبق تعریفی که در فلسفه رایج است، باید این مسأله را نیز به عنوان یک نوع پلورالیسم حساب کنیم. علیرغم این که ما می‌بینیم که برای نزدیکتر شدن به حقیقت یک روش وجود دارد. چون این مشکل شما مثل مشکل آقای کریک است با هگل. یعنی همچنان که ایشان می‌خواست بگوید که پلورالیسم هگل به دلیل موقتی بودن، یک نوع پلورالیسم حقیقی نیست به عبارت دیگر در حالی که ما در این حال ناقص هستیم، باید قبول کنیم که درباره ملاک‌ها و ارزش‌ها، دیدگاه‌ها، مختلف هستند، ولی ما همواره در همین حال هستیم و هرگز به دیدگاه خود پیغمبر نمی‌رسیم. پس همیشه در محدوده خاصی می‌توانیم به حقیقت نزدیک بشویم. این در حالی است که اعتقاد داریم این حقیقت دیده می‌شود، هر چند خود ما نمی‌توانیم آن را ببینیم.

قبسات: یعنی فقط «راسخون فی العلم» می‌توانند آن را تأویل کنند. همچنانکه در تعریف تأویل گفته‌اند تأویل حقیقت عینی‌ای است که فقط یک عده خاص می‌دانند.

دکتر لگن هاوزن: این را هم می‌توانیم به صورت‌های مختلف تفسیر کنیم و بپرسیم که اولیاء و پیامبران تا چه حد به حقیقت، می‌رسند؟

قبسات: آقای دکتر! اصلاً خود این معرفت‌شناسی یا جهان‌بینی عرفا یک نوع کثرت‌گرایی نیست؟ چرا که آنها معتقدند که ما سیر الی‌الله داریم. چون حقیقتی به نام خداوند وجود دارد و بشر باید به آن تقرب پیدا کند یا در او فانی شود. این فنا مراتب مختلفی دارد که هیچ‌گاه انسان‌ها به انتهای مراتب و به عبارت دیگر به آن حقیقت‌نهایی و اصلی



نمی‌رسند. یعنی تقرب کامل و وصول غایی به آن کمال‌نهایی - که خداوند است - امکان‌پذیر نیست. فقط نزدیک می‌شود.

دکتر لگن هاوزن: این نزدیک شدن هم، صرف نظر از بُعد دینی آن، مسأله خیلی مهمی است. بیشتر بحث ما این بود که صرف نظر از وقتی که ما پلورالیسم را از نظر می‌گذرانیم، معمولاً در میان آنهایی که مدعی پلورالیسم هستند کسانی هستند که می‌خواهند تمامی اختلافات مهم را به عنوان چیزی نهایی و غیر قابل حل حساب بکنند. به نظر بنده خود حقیقت پلورالیسم، این مسأله را تأیید نمی‌کند. یعنی ما نمی‌توانیم تنها به این نتیجه از پلورالیسم

بپرسیم. مثلاً فرض کنیم که ما دو نوع روش استدلال پیدا می‌کنیم که در دو فرهنگ هستند. اگر ما پلورالیسمی را قبول کنیم که الآن مورد بحث ما بود، باید بگوییم که پس هیچ راهی برای پیدا کردن اینکه کدام یک از آنها درست است، وجود ندارد. آنها مانند هم هستند و هیچ ملاک‌تی بالاتر از دیگری نیست. به نظر بنده این مغالطه است. یعنی حتی اگر کسی پلورالیست است و قبول می‌کند که بعضی از این اختلافات و تفاوت‌های موجود در ملاک‌ها و روش‌های استدلال، قابل حل نیست، نباید بگویید که همه آنها چنین هستند. حتی می‌توانیم بگوییم که از لحاظ معرفتی، ما وظیفه داریم که همیشه سعی کنیم در مقابل تناقض و تعارض یک راه حل پیدا بکنیم می‌توانیم بگوییم که مؤظفیم همواره در جستجو باشیم تا درباره چیزهایی که غیر قابل قبول است، دیدگاه جامع‌تری پیدا بکنیم.

قبسات: یعنی در واقع حضرت عالی معتقد هستید که ما باید هرچه بیشتر به سمت مشترکات برویم و اصولی پیدا کنیم که تمام این نظام‌ها را در خودش جای دهد. چرا شما این نظر را برمی‌گزینید؟ چرا که ممکن است کسی مدعی شود که این کار از حیطة وظایف ما خارج است.

دکتر لگن هاوزن: بله، فکر می‌کنم که هر ملاک عقلی‌ای که در هر نوع علم رواج پیدا می‌کند، همان تلاش در آن نهفته است. یعنی مثلاً وقتی که به روش عقلی‌ای که در فیزیک جدید، مورد استفاده قرار می‌گیرد، نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که کار این عقل در فیزیک جدید صرفاً جمع کردن داده‌ها نیست، بلکه سعی می‌کنند اصول کلی‌تری پیدا بکنند تا به وسیله آنها همین چیزهای دیگر را توضیح دهند. یعنی خود همین عقلی که از آن در علوم طبیعی استفاده می‌کنند، از ما می‌خواهد که دنبال این نوع اصول کلی‌تر باشیم.

پس اگر ما می‌گوییم نه، فقط تا یک حدی جستجو می‌کنیم بعد می‌گوییم که لازم نیست، به نظر بنده این با خود روش عقلی‌ای که در علوم طبیعی مورد استفاده قرار می‌گیرد، سازگار نیست و نه فقط در علوم طبیعی، بلکه در همه علمی که دارای روش‌های متعارض با یکدیگر هستند، در این امر مشترک‌اند که همیشه دنبال اصول کلی‌تری هستند

که می‌توانند از آن برای تبیین امور استفاده کنند. این یک اصل بدیهی است. بنده می‌گویم که این اصل، اصلی است که می‌توانیم آن را در همه علوم و همه فرهنگ‌ها پیدا بکنیم. قیسات: یعنی اگر چیزی در همه فرهنگ‌ها عام بود، آن را به عنوان یک اصل عقلانی می‌پذیریم؟ چون همچنان که مستحضرید، پلورالیسم معتقد است که مثلاً در فرهنگ‌های مختلف، مردم استدلال‌های مختلف می‌کنند و اصول عقلانی مختلفی دارند. آیا می‌توانیم این را بپذیریم؟ یعنی اینکه مثلاً یک قومی قائل به اصل علیت است و یک قومی قائل به اصل صدفه و تصادف. یا اینکه زن‌ها یک جور فکر می‌کنند و مردها یک جور دیگر.

دکتر لگن‌هاوزن: من قبول می‌کنم زن‌ها و مردها به گونه‌های مختلف فکر می‌کنند، ولی چنین نیست که هیچ چیز مشترک نداشته باشند. اشکالی که بنده در مورد بحث‌های پلورالیسم دارم این است که آن‌ها فرض می‌کنند این دو به قدری با هم تفاوت دارند که اصلاً یافتن نقطه‌های اشتراکی میان آن‌ها قابل تصور نیست، ولی این کاملاً باطل است.

طبق تعریفی که ما در ابتدای بحث از پلورالیسم داشتیم، لندک اختلافی میان ملاک ارزش‌ها یا ملاک عقلانیت یا ملاک توجیه یا ملاک استنتاج، کافی است که بگوییم یک دیدگاه پلورالیستی داریم. بعد فقط در این حوزه پلورالیسم باید بگوییم که تا چه اندازه اختلاف است. یا مثلاً می‌خواهیم تفکر خانم‌ها و آقایان را با هم مقایسه کنیم و ببینیم که اختلاف آنها چه نوع اختلافی است. ما می‌دانیم که در میان نوع تفکر آنها حتماً اختلاف است، ولی نمی‌توانیم بگوییم که در میان آن‌ها هیچ نقطه مشترکی نیست. بر عکس مشترکات آن‌ها خیلی زیاد است.

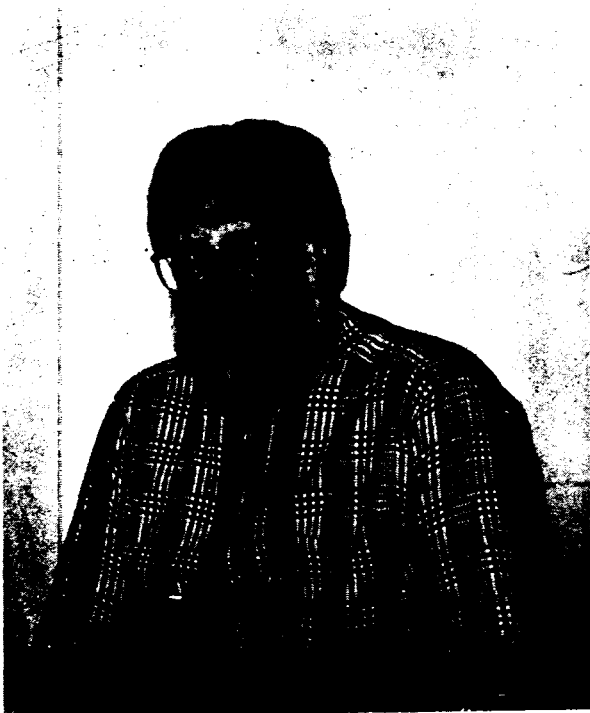
قیسات: آیا در این اختلافات راهی وجود دارد که بر مبنای آن مشخص کنیم که کدام یک از این قول‌ها صحیح و کدام یک سقیم است؟ یا اینکه هم آن صحیح است و هم این.

دکتر لگن‌هاوزن: هر دو قول صحیح هستند.

قیسات: حتی اگر سلب و ایجاب باشد؟

دکتر لگن‌هاوزن: نه این وقتی رخ می‌هد که تناقض باشد. مثلاً وقتی ما نگاه می‌کنیم که در روش فکر زن و مرد به عنوان مثال در مسأله اخلاق اختلاف وجود دارد؛ یک دیدگاه که خیلی قابل بحث است و مشهور شده این است که مردها در کارهای اخلاقی بیشتر به ملاک عدالت توجه دارند و ملاک خانم‌ها بیشتر مراقبت است. اینجا بین این دو ملاک، تناقض پیش نمی‌آید.

قیسات: یعنی یکی به آن اصل تمسک کرده و دیگری به این اصل؟



دکتر لگن‌هاوزن: بله البته گاهی می‌توانیم بگوییم که اگر بر اهمیت مراقبت در عمل تأکید کنیم، عمل ما با زمانی که چنین تأکیدی نداشتیم تفاوت پیدا می‌کند و اگر بیشتر بر اهمیت عدالت تأکید و تکیه بکنیم طور دیگری رفتار می‌کنیم. پس این می‌تواند در حالی که تناقضی به حساب نمی‌آید، به تفاوت‌های عملی منجر بشود.

قیسات: حالا در میان خود خانم‌ها که بر اساس مراقبت عمل می‌کنند، آیا ملاکی داریم که بگوییم که این بر اساس اصل مراقبت عمل کرده نه بر اساس مثلاً اصل عدالت؟ یعنی آیا در بین خود خانم‌ها معیار مشخصی برای این کار داریم؟ اگر یک خانمی مرد بود. یعنی کارهای مردانه انجام می‌داد ما

طبق آن معیار می‌توانیم بگوییم که شما معیار خانم‌ها را در اینجا رعایت نکردید. یا نه؟

دکتر لگن‌هاوزن: کتابی را در مورد تاریخ اسلامی و درباره این مطلب مطالعه کردم که در آن نوشته بود، گاهی می‌بینیم یک خانم کارهایی انجام می‌دهد که نیازمند قدرت و شجاعت فوق‌العاده‌ای است. در عُرف به این خانم می‌گویند مرد است، ولی این تحسین است و گوینده این حرف نمی‌خواهد بگوید که این خانم کار بدی انجام داده و رفتارش بیشتر طبق فضیلتی است که بیشتر برای مردان مورد تأکید بود.

قبسات: یعنی اگر خانمی واقعاً کارهای مردانه انجام داد، می‌گویید شما معیار زنانگی را ندارید و براساس اصول خانم‌ها عمل نمی‌کنید. به بیان دیگر حتی خانم‌ها در حوزه خودشان یک معیاری دارند که بر اساس آن اصل داوری می‌کنند که فلان خانم به این دلیل جزء ما نیست. آیا این با پلورالیسم سازگار است یا نه؟ چرا که در آنجا هم اختلاف است. به طوری که آن خانم برای خودش عمل می‌کند این خانم برای خودش و دیگر نمی‌توانیم بگوییم رفتار من چنین و چنان است. یک خانم دیگر بگوید رفتار تو زنانه نیست. رفتار تو مردانه است مثل ما نیست آیا می‌تواند این طور باشد؟

دکتر لگن‌هاوزن: چرا نمی‌تواند.

قبسات: یعنی ملاک در این باره احساس آن‌هاست؟ مثلاً اگر مادری کاملاً نسبت به فرزندان خود بی‌توجه است کسی می‌تواند به او بگوید که به خاطر بی‌توجهی نسبت به مراقبتی که از یک خانم نسبت به فرزندان انتظار می‌رود، شما اصلاً خانم نیستید؟ اگر خانمی نه میل به آقا داشت نه میل به فرزند و هیچ یک از این خصوصیات خانم‌ها را نداشت، آیا می‌توانیم به او بگوییم که تو آن خصلت‌های اساسی زنانگی را داری یا نه؟

دکتر لگن‌هاوزن: نه.

قبسات: یعنی می‌خواهم بگویم که در همان حوزه هم یک معیارهایی داریم که بر اساس آنها داوری می‌کنیم؟

دکتر لگن‌هاوزن: همین‌طور است. مثال دیگر همین

اختلافات موجود در میان ریاضیدانان است به طوری که یکی طبق اصولی که خود او قبول دارد که فلان قضیه برای یک شاخه ریاضی درست است. یکی دیگر که این اصول را قبول نمی‌کند، استدلال می‌کند که چیز دیگری درست است البته این ریاضیدان هم می‌تواند بگوید که شما در اینجا طبق نظریه خودتان اشتباه کردید و همه هم استدلال او را قبول می‌کنند. یعنی نباید فکر بکنیم که چون یک نوع پلورالیسم را قبول می‌کنیم تمام مسائل کاملاً دلخواهی بشود.

قبسات: این اصلاً درست نیست این نحوه پلورالیسم، اشکالی ندارد و متدینان هم می‌توانند این نوع پلورالیسم را انتخاب کنند:

دکتر لگن‌هاوزن: فکر می‌کنم پلورالیسم افراطی هر چیز دلخواهی را درست می‌داند که نه تنها با مبانی دینداران، بلکه با هر کس که عقل سالم دارد سازگار نیست و باید این نوع پلورالیسم افراطی را رد بکنند.

قبسات: آقای دکتر! متدینان نسبت به پلورالیسم بی‌مهر هستند، و از پلورالیسم با توجه به تعریفی که خودشان دارند زیاد استقبال نمی‌کنند، شما علت این امر را در چه می‌دانید؟ **دکتر لگن‌هاوزن:** علتش روشن است. به خاطر اینکه پلورالیسمی که مشهور است و خیلی‌ها درباره آن سرو صدا می‌کنند، بیشتر گرایش به پلورالیسم افراطی دارد. مخصوصاً در خود همان دایرة‌المعارف، در حالی که قبول می‌کنند که پلورالیست متعادل هستند، به نظر خود این نویسنده‌ها این چیز خیلی جالب نیست و آن که جالب‌تر و بیشتر شگفت‌انگیزتر است این است که آن‌ها در این فکرند که کسی این اندیشه را قبول بکند و زود دیدگاه‌های نیچه، فوکو و افرادی مثل آن را برای او توضیح بدهند.

قبسات: یعنی به خاطر طرح و رواج این نوع پلورالیسم افراطی است، که متدینان به پلورالیسم بی‌مهری می‌کنند؟

دکتر لگن‌هاوزن: به نظر بنده در اینجا مغالطه‌ای هست. به این صورت که وقتی که آنها می‌خواهند در برابر کسی که از پلورالیسم اشکال می‌گیرد دفاع کنند، زود به تعریف پلورالیسم بر می‌گردند و می‌گویند طبق این تعریف اشکالی ندارد، ولی بعد وقتی که می‌خواهد به‌طور ایجابی

در مورد پلورالیسم بحث بکنند زود نیچه، فوکو، دریدا، پست مدرنیسم و... را نام می‌برند. این است که یک شخص دیندار با خود می‌گوید اگر پلورالیسم را قبول کنم باید این تفکرات گزاف را نیز قبول بکنم. پس این عکس‌العمل تند دینداران خیلی طبیعی است. این است که بیشتر آن‌ها می‌گویند: اگر چنین است پس هیچ کدام از این افکار را نمی‌خواهم.

قبسات: پس به خاطر تبلیغ بد است که پلورالیسم به این سرنوشت دچار شده است؟

دکتر لگن‌هاوزن: به نظر بنده مغالطه می‌کنند.

قبسات: پس این نحوه پلورالیسم اشکالی ندارد. این نحوه پلورالیسم که در میان فرهنگ ما رایج و متداول است، فقها فتاوی‌های مختلفی می‌دهند، فیلسوفان نظرات گوناگونی دارند و... ولی با هم اشتراکات زیادی هم دارند. توضیح شما در این باره چیست؟

دکتر لگن‌هاوزن: وقتی هم که اختلاف پیدا می‌کنیم، اعتقاد داریم که موظفیم باید این اختلافات را تا حدی که ممکن است با روش عقلی‌ای که در اختیار داریم، حل بکنیم، ولی پلورالیست‌هایی که می‌خواهند پلورالیسم را به عنوان یک مکتب بزرگ جلوه بدهند، زود قبول می‌کنند که نه اصلاً چنین چیزی را نمی‌توانیم قبول کنیم. دست ما بند است. ما نمی‌توانیم ملاک مشترک پیدا بکنیم. این گونه تفاوتها حل شدنی نیست و... به نظر بنده این رویکرد برای مکتب پلورالیسم آن چنان که مطرح می‌کنند، واقعاً خطرناک است.

قبسات: یعنی در این جنبه پلورالیسم بر آن است که هیچ ملاک مشترکی وجود ندارد و همه چیز دلبخواهی است و به عبارت دیگر هرج و مرج و آنارشیزم معرفتی پیدا می‌شود و در واقع این کار به گونه‌ای احیاء نسبی‌گرایی زمان یونان باستان است که پروتاگوراس به عنوان یکی از چهره‌های سرشناس آن می‌گفت: انسان معیار همه چیز است.

دکتر لگن‌هاوزن: مثل اینکه می‌خواهند از پلورالیسم به عنوان بهانه‌ای برای توجیه همین نوع نسبی‌گرایی استفاده

کنند. فکر می‌کنم در همین مقاله استیفن استیج است که ایشان هم اعتراف می‌کند و می‌گوید لازم نیست که هر کسی که پلورالیست است نسبی‌گرا هم بشود؛ چرا که کسی می‌تواند بگوید که همه، می‌توانند از این روش استدلال مختلفی که وجود دارد (مثلاً این چند منطق گوناگونی که موجود است) استفاده بکنند. این طور نیست که برای یک گروه یک نوع ملاک و برای گروه دیگر، یک نوع استدلال دیگر درست باشد و هیچ راهی برای مقایسه کردن آنها وجود نداشته باشد.

گاهی اوقات به خاطر محدودیت‌های فرهنگی یک نوع نسبی‌گرایی را هم مطرح می‌کنند. یعنی ما هر چیزی که می‌بینیم و هر چیزی که درباره آن استدلال می‌کنیم، مقید چیزی هستیم که در فرهنگ خودمان یاد گرفته‌ایم. پس به این نتیجه می‌رسند که چون شما و بنده در دو فرهنگ متفاوت بزرگ شده‌ایم، نمی‌توانیم به حقیقت واحد برسیم. همیشه در چهارچوب دیدگاه خودمان هستیم و نمی‌توانیم از آن فرار بکنیم و از این مطلب می‌خواهند به یک نوع نسبی‌گرایی یا یک حداقل یک نوع پلورالیسم برسند.

به نظر بنده این هم مغالطه‌ای بیش نیست یعنی درحالی که ما اختلاف نظر داریم و دارای زمینه کاملاً متفاوت از همدیگر هستیم، ولی چنین نیست که نتوانیم چیزهای مشترکی را در میان این نظرات و گرایش‌ها پیدا کنیم که بتواند اساس گفتگویی بشود که در آن بتوانیم سخن همدیگر را بفهمیم و من بتوانم ضعف‌های موجود در دیدگاه خود را تشخیص داده و آن‌ها را اصلاح کنیم و...

اگر بخواهیم از همان مثال عرفا استفاده بکنیم می‌توانیم بگوییم که با این نوع گفتگو، بعضی از این پرده‌ها را کنار بگذاریم و به حقیقت نزدیک‌تر بشویم حتی اگر می‌گوییم که هنوز در چهارچوب خودمان هستیم، نمی‌توانیم به یک دیدگاه واحد برسیم، ولی هر چه باشد نباید بگوییم که راهی که به آن سو می‌رود، باز نیست.

قبسات: آقای دکتر! چه چیز باعث شده که پلورالیسم معرفتی یا شکلهای دیگر آن در غرب این قدر مطرح شود؟ شما چه زمینه‌ها و عواملی را در این کار مؤثر می‌دانید یا

اساساً چه زمینه‌های معرفتی‌ای در ارائه و بحث پلورالیسم مؤثر است؟

دکتر لگن هاوزن: قبل از هر چیز باید بدانیم که حتی اکثریت فیلسوفان غربی پلورالیسم و حداقل پلورالیسم افراطی را قبول نمی‌کنند و اکثریت آنها می‌گویند که عقلانیت و ارزش‌های اخلاقی موجود در میان همه انسان‌ها دارای ملاک مشترک می‌باشند و هنوز هم اکثریت آن فیلسوفان این دیدگاه را دارند، ولی مشهور است که در فرهنگ عمومی غرب یک نوع نسبی‌گرایی بسیار رایج است و چون این مسأله در میان عموم مردم رایج است، آنها وقتی که می‌بینند یک فیلسوف می‌گوید که هر چیزی وابسته به دیدگاه خودمان است و همه آنها نسبی است و ما باید این نوع کثرت دیدگاه را قبول کنیم و هیچ راهی برای حل کردن آنها وجود ندارد، جوان‌ها و عموم مردم که به نسبی‌گرایی گرایش دارند، این دیدگاه را خیلی زود می‌پذیرند. این است که می‌بینیم یک نوشتار پلورالیستی افراطی در میان دانشجویانی که دانشجوی رشته فلسفه نیستند، بیشتر از دانشجویان رشته فلسفه طرفدار پیدا کند.

چیزی که در میان اساتید فلسفه و به ویژه در فلسفه اخلاق خیلی مشهور است، این است که یکی از اولین کارهایی که باید استاد با دانشجویان سال اولی که می‌خواهند فلسفه اخلاق بخوانند بکنند این است که نسبت‌گرایی آنها را بشکند. یعنی معمولاً وقتی که استاد می‌خواهد مسأله‌ای را درباره مسائل اخلاقی تدریس کند اگر در کلاس بیست شاگرد دارد، حداقل پنج تا هفت نفر آنها نسبی‌گرا هستند و به استاد می‌گویند: چیزی که برای شما خوب است، برای ما خوب نیست و هیچ ملاکی برای تعیین خوب و بد وجود ندارد.

راهی که برای شکستن این دیدگاه در میان این دانشجویان وجود دارد، این است که فقط لازم است درباره چیزی که آنها مطلقاً بد می‌دانند (مثل شکنجه یا چیزی مثل این) از آنها سؤال کنیم، آیا قبول می‌کنید که شکنجه یا... برای ما خوب و برای شما بد است معمولاً آن‌ها قبول نمی‌کنند. بعد از آن می‌گوییم شما باید ملاکی پیدا کنید که

مربوط به امیال خودتان نباشد و رفته رفته درباره ارزش‌ها و اخلاق و... استدلال می‌کند تا این نسبی‌گرایی افراطی از بین برود، ولی نباید تصور کنیم که این مسأله در غرب و حداقل در میان فیلسوفان آن این قدر رایج است. نه، بلکه فقط به خاطر گرایشی که در فرهنگ عمومی وجود دارد، آن را بزرگ می‌کنند.

قبسات: یعنی در واقع حضرت عالی معتقدید که خود این تکثرگرایی اگر بخواهد درست باشد، باید به یک اصل مطلق اعتقاد نداشته باشد. یعنی مثلاً همان دموکراسی که مبتنی بر کثرت‌گرایی است و می‌گویند همه آرای مختلف دارند و...، باید آن هم برای خودش یک اصل کلی و مطلق داشته باشد و همه حول آن اصل گرد آیند. یا طرفداران همین پلورالیسم، لاقلاً باید به اطلاق پلورالیسم اعتقاد داشته باشند. یعنی حداقل بگویند که این نظریه درست است. به عبارت دیگر می‌خواهم بگویم که همه آنها معتقدند که این پلورالیسم درست است. یعنی در واقع خود این تکثرگرایی باید به عنوان یک اصل نهایی معتبر پذیرفته شود.

دکتر لگن هاوزن: البته دموکراسی و پلورالیسم موجود در علوم اجتماعی و فلسفه سیاسی، معنایی جدا از پلورالیسم مورد بحث ما دارد و اگر بخواهیم این را معرفی بکنیم بیان و زمان جداگانه‌ای می‌خواهد.

قبسات: منظور این بود که اگر می‌گوییم پلورالیسم درست است، لاقلاً اعتقاد داریم که این پلورالیسم درست است. حال طبق چه اساسی می‌گوییم پلورالیسم درست است؟ آیا فقط توصیف کردیم یا نه، این حکم دارای اصول عقلانی پیشینی است که براساس آنها داوری کرده‌ایم.

دکتر لگن هاوزن: می‌توان گفت که چندین چیز مشترک وجود دارد. یعنی فرض کنیم من یک پلورالیست افراطی هستم. من می‌گویم که پلورالیسم درست است. شما هم این را قبول بکنید. سؤال این است که این براساس چیست؟ در جواب می‌توان گفت: براساس اینکه در بین دیدگاه شما و من چندین چیز مشترک وجود دارد و همین کافی است. دیگر احتیاجی به اینکه یک ملاک عقلانیت مطلق وجود

دارد و همه باید آن را قبول کنند، نیست؛ چرا که پلورالیست و حتی افراطیون آن‌ها معمولاً قبول می‌کنند که حداقل چند چیز مشترک وجود دارد.

قبسات: حال که عده‌ای معتقدند پلورالیسم درست است، در مقابل عده‌ای می‌گویند که پلورالیسم درست نیست. در اینجا چه باید کرد؟ آیا راهی برای حل این کار هست؟

دکتر لگن‌هاوزن: بله راهی هست. می‌گویند طبق چیزهایی که به آنها اعتقاد مشترک داریم می‌توانیم آن را اثبات یا در مورد آن استدلال بکنیم. یعنی وقتی که آنها می‌گویند روش استدلال متفاوت است، به این معنی نیست که هیچ چیز مشترک میان آنها وجود ندارد.

قبسات: یعنی حتی پلورالیست‌های افراطی هم به این حرف اعتقاد دارند؟

دکتر لگن‌هاوزن: بله حتی افراطیون نیز بر این اعتقاد آنارشستی نیستند. آنها نمی‌گویند که نظام‌ها آن قدر متفاوت هستند که هیچ چیز مشترکی بین آنها وجود ندارد.

قبسات: یعنی مبتنی بر اصول مشترکی است. حال در مورد همین اصول مشترک هر کدام نظر خاصی دارند. اگر چنین است اینها دیگر افراطی نیستند. افراطی یعنی اینکه وقتی که با همدیگر اختلاف داریم این اختلاف بر اساس چیز مشترک ما حل شدنی نیست.

دکتر لگن‌هاوزن: چرا!

قبسات: من می‌گویم فلان چیز خوب است شما می‌گویید بد است. من می‌گویم درست است شما می‌گویید نادرست است. بالأخره به اصول مشترکی معتقدند یا نه؟

دکتر لگن‌هاوزن: بله! ما همه می‌گوییم ظلم بد است، ولی در اینکه چه چیزی را باید ظلم بدانیم، اصلاً هیچ اشتراکی نداریم و فقط می‌گوییم ظلم بد است. اگر چنین است در پلورالیسم خیلی افراطی هستیم در حالی که اصول مشترک هم داریم.

قبسات: پس می‌شود در تعریف پلورالیسم افراطی تجدید نظر کرد. یعنی چنین نیست که آنچه من برای خودم صادق می‌یابم، صادق است و...، یعنی می‌توانیم اینجا هم

گفتگو بکنیم؟

دکتر لگن‌هاوزن: بله امکان گفتگو هم وجود دارد، ولی در این گفتگو، پلورالیست افراطی بیش از حد حاضر است بگوید که بحث به بن‌بست رسیده است.

قبسات: یعنی به این معتقد است و تمایل دارد که از بحث فرار کند. در صورتی که پلورالیسم این‌ها در واقع مبتنی بر اصول مشترکی است، ولی در واقع مونیسم بر فکر آنها حاکم و پشتوانه تفکر آن‌هاست.

دکتر لگن‌هاوزن: ولی طبق تعریف، این سخن شما جزو مونیسم نیست؛ چرا که معنی مونیسم این بود که در همه جزئیات فقط یک راه وجود دارد و تنها یک مجموعه از جمله‌ها در میان همه ثابت هستند و فقط یک نوع دستورات اخلاقی در میان همه درست است و ما نمی‌توانیم هیچ اختلاف جزئی‌ای را در معرفت خود پیدا کنیم. مگر کسی از لحاظ ملاک استدلال اشتباه بکند. این همان مطلق‌گرایی‌ای است که ضد پلورالیسم هست.

قبسات: یعنی در واقع مونیسم افراطی؟

دکتر لگن‌هاوزن: مطابق تعریفی که از پلورالیسم شد همه مونیسم‌ها افراطی هستند. به این دلیل که بنده در ابتدای بحث سعی کردم از پلورالیسم دفاع کنم، ولی می‌خواستم بگویم طبق تعریف، پلورالیسم‌ها انواع بسیار فراوانی دارند. اصلاً طبق استدلال، یک طیف هستند. عبارت دایرة‌المعارف در مورد آن، یک «طیف دیدگاهی» است که از یک طرف چیزهای خیلی افراطی پیدا می‌کنیم که تقریباً هیچ کسی قبول نمی‌کند. از طرف دیگر خیلی به مونیسم و مطلق‌گرایی نزدیک هستیم و چیزی که جالب است این است که کجا می‌توانیم این تقسیم‌بندی را انجام دهیم که کدام نوع پلورالیسم قابل قبول است و کدام را باید رد بکنیم.

نباید فرض بکنیم که با این عنوان پلورالیسم، ما می‌توانیم چیزهای بد را تشخیص داده و اشتباهات را رد بکنیم و باید ببینیم که ملاک ما چه باید باشد. به نظر بنده ملاک، همان روش استدلال گفتگو است. یعنی وقتی که می‌بینیم کسی گوشش بدهکار این حرف‌ها نیست و اصلاً حاضر نیست استدلال بکند با این بهانه که ما به بن‌بست



رسیدیم چون شما یک دیدگاهی دارید که من قبول نمی‌کنم. به نظر بنده وقتی که به این جا رسیدیم، یک نوع پلورالیسم افراطی پیدا می‌کنیم. یعنی به نظر بنده خود عقل، می‌خواهد که ما سعی بکنیم تا جایی که می‌توانیم راه حل پیدا کنیم، دیدگاه عام‌تر پیدا کنیم و برای ادعای خودمان دلیل پیدا کنیم. نه این که بگوییم این دیدگاه من است و هیچ چیز دیگری را قبول ندارم این نقد بنده به پلورالیسم دینی براساس همان چیز بود و نقد بر دیدگاهی که پیدا می‌کنیم مثلاً در افکار پلاتینجا (Plantinga) در حالی که پلاتینجا پلورالیست نیست، ولی براساس همان چیزی بود که آنها می‌خواستند زود بگویند که ما به بن بست رسیدیم، می‌گوید که ما اعتقاد دینی داریم و هیچ دلیلی هم نمی‌خواهد این برای ما یک چیز بنیانی است، ولی به نظر بنده توجه به این که دیگران با ما اختلاف نظر دارند، باید سعی بکنیم برای آن دلیل پیدا کنیم و این یک وظیفه است.

مفاهیم غربی هستند.

دکتر لگن‌هاوزن: بله خیلی!

قبسات: همه که این طور نیستند؟

دکتر لگن‌هاوزن: نه! الحمدلله! ولی بسیاری چنین هستند. به طوری که اگر بنده برای دانشمندان اینجا اسم چیزی را بگویم که این چیز یک دیدگاه فوق‌العاده تازه‌ای است که چندین دانشمند غربی آن را قبول دارند، حتماً بعضی از آنها می‌خواهند درباره آن بیشتر کتاب بخوانند، و حتی مقاله‌ای راجع به این چیزها بنویسد و این طبیعی است.

قبسات: به نظر شما این عمل طبیعی است؟

دکتر لگن‌هاوزن: طبیعی است که کسی بخواهد مطالب تازه‌ای را بداند، ولی قبول کردن آن چیز دیگری است. بنده هم فکر می‌کنم این کار، خوب است که با این تازه‌ها آشنا بشویم، ولی نباید زود باور کنیم.

قبسات: آیا زمینه‌های غیر معرفتی در ارائه پلورالیسم معرفتی دخالت ندارند؟

دکتر لگن‌هاوزن: چرا. همان چیزی که در مورد گرایش مردم به اینکه می‌خواهند چیزهای تازه داشته باشند گفتیم معرفتی نیست، ولی همین امر موجب می‌شود که کسی که می‌خواهد این نوع چیزها را قبول بکند می‌خواهد به روز بشود.

قبسات: مهم‌ترین پیامد و دستاورد پلورالیسم معرفتی

قبسات: آقای دکتر! با توجه به زمینه‌های پلورالیسم معرفتی که در غرب وجود داشته، دیده می‌شود که در جوامع اسلامی این زمینه‌ها مطرح نبوده است. به نظر شما زمینه مطرح شدن پلورالیسم معرفتی یا شکل‌های دیگر آن در جوامع اسلامی چیست و اصلاً چرا به این بحث‌ها در جوامع اسلامی دامن زده می‌شود؟ چون ما قوم و ملتی بودیم که با یکدیگر زندگی می‌کردیم، با هم مشکلی نداشته و با یکدیگر تفاهات زیادی داشتیم. حال به نظر شما زمینه‌ای که این بحث‌ها بیشتر مطرح می‌شود چیست؟ چرا بحث درباره پلورالیسم، در ایران امروز بیشتر مطرح می‌شود؟

دکتر لگن‌هاوزن: خوب خصلت‌های دیگری در

جوامع اسلامی وجود دارد. به طوری که هر چیز تازه‌ای که از غرب می‌آید هر اسم جدیدی که در غرب مطرح می‌شود، در اینجا زود به فروش می‌رود. به خاطر اینکه - خیلی بیخشید - عده‌ای در اینجا فکر می‌کنند که اگر تازه‌ترین اسم‌های غربی را قبول نکنند یا نداشته باشند، از قافله عقب مانده‌اند و این به نظر بنده اشکالی است مربوط به فضای فکری اینجا.

قبسات: یعنی در واقع مجذوب و شیفته غرب و





آنها گرفته‌ام پس اشکال از پلورالیسم، زمانی پیش می‌آید که فقط پلورالیسم افراطی را مدّ نظر قرار دهند. به طوری که می‌خواهد هر چیز و حتی یقینات زیر سؤال برود و بگوید که هر چیز نسبی است و ما هیچ چیز نمی‌دانیم. اگر این طور است خیلی ضرر دارد، ولی متأسفانه این رویکرد که بیشتر به عنوان پلورالیسم، مشهور شده است بیشتر به دیدگاه نیچه‌ای دربارهٔ پلورالیسم در اخلاق و استدلال توجه دارد که می‌خواهد بگوید همهٔ استدلالی که ما می‌کنیم صرفاً پوششی است برای اراده‌ای که ما به قدرت داریم. این نوع پلورالیسم خیلی افراطی است. مشهورترین نوع پلورالیسم، همان نوع نیچه‌ای است. این به نوعی بیان حقیقت دیدگاه نیچه هم هست و این به نظر بنده درست نیست. هر چند نیچه خیلی جالب است، ولی بالأخره باید دیدگاهش را رد بکنیم.

قیسات: چرا رد کنیم؟

دکتر لگن هاوزن: چون به نظر بنده هم با چیزی که ما می‌توانیم از عقل بدانیم سازگار نیست و هم با آن چه که دین ما را به آن هدایت می‌کند. شاید یکی از بزرگترین اشکالات دیدگاه نیچه‌ای که الآن مورد بحث تازه‌ترین کتاب «السدير مکتناير» (Alasdair MacIntyre) به نام «حيواناتِ ناطقِ وابسته» (Dependent Rational Animals) این است که ایشان در این کتاب می‌گویند باید بدانید انسان‌ها ذاتاً به همدیگر وابسته هستند. در حالی که انسان هم حیوان ناطق هست، ولی علاوه بر ناطق بودن وابسته به همدیگر نیز هستند. اشکال بزرگ تفکر نیچه این است که او ارزش استقلال را آنقدر بزرگ کرد که این وظیفه و وابستگی اجتماعی‌ای که نسبت به یکدیگر داریم فراموش نمود و در نتیجه خیلی از اصول اخلاقی در تفکر نیچه نادیده گرفته می‌شود و تصور می‌کند که همه ملاک‌های ارزشی، استدلالی و عقلی ما به «اراده به قدرت» بر می‌گردد. به خاطر اینکه او تنها به انسان به عنوان یک فرد کاملاً مستقل از دیگران توجه می‌کند.

قیسات: اینکه می‌گویند انسان‌ها به هم مرتبط هستند، آیا می‌توانیم وابستگی به خدا را هم در تعریف انسان

را چه می‌دانید؟ یا مهمترین نتیجه‌ای که این پلورالیسم برای ما داشته چه بوده است؟

دکتر لگن هاوزن: به نظر بنده دستاورد خوب پلورالیسم این است که به ما می‌آموزد که یک نوع شک داشته باشیم؛ چرا که شک برای انسان چیز خوب و حتی می‌خواهم بگویم چیز واجبی است. یعنی اگر کسی می‌خواهد فکرش رشد کند باید جستجو بکند، که چه نوع محدودیت، نقص و ناتوانی‌هایی دارد. وقتی که به پلورالیسم توجه می‌کنیم (پلورالیسمی که گفتیم با دین سازگار است) می‌توانیم بهتر درک بکنیم که چقدر پیش خدا ناتوان هستیم. چقدر علم ما محدود و علم خدا نامحدود است و این با توجه به اینکه دیگران سعی می‌کنند ناتوانی انسان را درک کنند و ما نمی‌توانیم دلیل قطعی رد بعضی از آنها و اثبات دلیل یک دیدگاه کامل را پیدا کنیم، برای ایجاد احساس تواضع در انسان، چیز بسیار خوبی است.

قیسات: حتی در یقینات؟

دکتر لگن هاوزن: نه طبق چیزی که با دیدگاه دینی سازگار است.

قیسات طبق دیدگاه و تعریف خاص شما؟

دکتر لگن هاوزن: این دیدگاه خاص بنده نیست. یعنی طبق تعریف چنین است و من نیز تعریف خودم را از آن‌هایی گرفته‌ام که چیزهایی دربارهٔ این نوع پلورالیسم نوشته‌اند. این است که بنده این تعریف را جعل نکرده‌ام و از



بیاوریم. این چه طور است؟ آیا این نظر پلورالیستی درست است یا نه؟

دکتر لگن هاوزن: در اینجا موضوع سؤال شما کثرت‌گرایی دینی است. درحالی که اکنون بحث ما درباره کثرت‌گرایی معرفتی بود، ولی با این همه اگر بخواهیم کثرت‌گرایی دینی را تعریف بکنیم باید بدانیم که این کثرت‌گرایی دینی، یک نهضت خیلی پیچیده‌ای است که شامل بُعدهای معرفتی، ارزشی، الهی و امور مختلف دیگری می‌شود که به نظر بنده اگر بخواهیم آن را درست بفهمیم، نباید همه اینها را با هم خلط بکنیم، ولی صرف نظر از این مسأله، وقتی که به کثرت‌گرایی دینی، نگاه می‌کنیم می‌بینیم که خیلی از کسانی که مدعی این نهضت هستند، می‌خواهند بگویند که هیچ فرقی ندارد که کدام دین را انتخاب کنیم و این یک مسأله دلخواهی است.

تمام دلیلی که آنها برای اثبات این گفته ارائه می‌دهند این است که می‌گویند همه ادیان دارای یک باطن مشترک هستند و فقط شکل و صورت ظاهری آنها با هم تفاوت دارد. به نظر بنده این عقیده هم خیلی اشکال دارد و سعی کرده‌ام که آن را در کتاب «کثرت‌گرایی دینی» بیشتر توضیح دهم، ولی به طور کلی فکر می‌کنم اگر بخواهیم به این سؤال درست جواب بدهیم، نگاهی به اندیشه‌های عرفای واقعی به ما در این راه بسیار کمک می‌کنند. یعنی نگاه به این که آنها درباره باطن و ظاهر و ارتباط آنها با یکدیگر چه گفته‌اند. به بیان دیگر هر چند گوهر دین، باطن آن است و همان گوهر دین، در همه ادیانی که سرچشمه و حیانی دارند واحد است، ولی ظاهرش تفاوت دارد. شریعتی که خدا به حضرت موسی (ع)، حضرت عیسی (ع) و پیغمبر (ص) داد ظاهرش تفاوت دارد، ولی ما اعتقاد داریم که همه آنها حقیقت است، با این حال برای رسیدن به این باطن، ناچاریم که از آن ظاهر خدادادی استفاده کنیم. زمانی اشکال پیش می‌آید که کسی زیاد ظاهرگرا شود و اصلاً دنبال باطن دین نباشد. یعنی اگر ما اصلاً هیچ توجهی به باطن دین نداشته باشیم، نمی‌توانیم ظاهر آن را هم خوب بفهمیم. از طرف دیگر اگر بگوییم که نه، فقط باطن مهم است، حتی نمی‌توانیم باطن آن را نیز

بگوییم. یعنی خدا را از انسان نگیریم و به او نگوییم که این خدا را کنار بگذارد. چنانکه انسان همان طور که نسبت به دیگران یک احساس وابستگی می‌کند یک احساس وابستگی هم به خدا دارد. آیا مشکل غرب را در این نمی‌بینیم که مثل همان نیچه خدا را کنار گذاشت و در نتیجه مردم را هم کنار گذاشت؟

دکتر لگن هاوزن: بله، تازگی‌ها مطلب جالبی راجع به این مسأله در کتاب «رابرت آدامز» (Robert Adams) به نام (Finite and Infinite Goods) «خیرهای محدود و غیرمحدود» خواندم. آدامز در این کتاب درباره اخلاق اجتماعی بحث می‌کند و خیلی به وظیفه‌ای که در زمینه اجتماعی پیدا می‌شود اهمیت می‌دهد. همه حرف ایشان در این کتاب این است که برای آنکه بتوانیم وظیفه خود را در این جمع درک بکنیم، باید خدا را هم داشته باشیم. مثل ما یک ارتباط اجتماعی داریم هم با افراد انسانی دیگر و هم با خدا و فقط وقتی نگاه ما به جامعه فراگیر می‌شود که خدا در رأس آن باشد و در این صورت می‌توانیم وظیفه خود را درست بفهمیم.

قبسات: یعنی ایشان به احساس وابستگی اعتراف کرده است؟

دکتر لگن هاوزن: بله!

قبسات: آقای دکتر! بعضی‌ها که قائل به تکثرت‌گرایی هستند، مدعی‌اند که ما یک شکل دین داریم و یک محتوا و گوهر دین: گوهر دین جزء دین است، ولی شکل دین یا صورت، جزء دین نیست و لذا در دوره‌های مختلفی تکرار می‌شود. لذا اگر بخواهیم شکل دین را مانند زمان گذشته حفظ کنیم، این کار مثلاً یک فرمالیست افراطی است و اگر بخواهیم دین را در عصر کنونی عرضه کنیم، باید آن را از آن پوسته ظاهری که دارد، جدا کنیم یا باید آن را در قالب مفاهیمی جدیدی نظیر پلورالیسم، دموکراسی، حقوق بشر و... که امروزه در غرب رایج است مطرح کنیم و فرمان را در این قالب‌ها بریزیم و در واقع تحولی در دین به وجود



درست بفهمیم. پس در هر دو صورت اگر فقط با یک چشم به دین نگاه کنیم نمی‌توانیم آن را به صورت درست بفهمیم.

قیسات: یعنی در واقع ما باید هم ظاهر و هم باطن را حفظ کنیم و نمی‌توانیم به بهانه توجه به باطن دست از ظاهر بکشیم یا بر عکس؛ چرا که این دو جلوه قرین یکدیگرند. به طوری که شاید مناسک و ظاهری را که خداوند مطرح کرده راهی برای رسیدن به آن باطن باشد. به طوری که مثلاً برای اینکه ما به صبر و تقوای لازم برسیم، خداوند می‌داند که این نحوه روزه برای ما خیلی بهتر است و دیگر نیازی نیست که با عقل محدود خودمان راه بهتر را مشخص کنیم.

مسأله دیگری که در این رابطه مطرح است، بحث اعتقاد به مظهر بودن اشخاص است. به عبارت دیگر عرفا معتقدند که هر شخصی مظهري از اسماء الله است. یکی مظهر رحمانیت یکی مظهر رازقیت است و... آیا این اعتقاد یک نوع پلورالیسم و یا حداقل یک نوع پلورالیسم معرفتی نیست؟

به بیان دیگر اگر بخواهیم واقعاً به آن معرفت حقیقی خدا نائل شویم، باید همه این مظاهر را مورد توجه قرار بدهیم؟ آیا نمی‌توان برای رسیدن به واقعیت، تمام این مظاهر را که به عبارتی مظهر آن واقعیت کامل هستند ببینیم؟ یا باید تمام این کثرات را با یکدیگر ببینیم؟

دکتر لگن‌هاوزن: قبلاً درباره تفاوت‌های موجود در دیدگاه‌ها بحث کردیم و گفتیم که مثلاً بین دیدگاه و رویکرد زن و مرد تفاوت‌هایی وجود دارد، ولی چنان نیست که این تفاوت‌ها به حدی باشد که نتوان میان آنها هیچ حدّ مشترکی قائل شد.

در اینجا نیز قضیه به همین صورت است. یعنی در حالی که کسی می‌تواند بیشتر تحت پوشش صفت جمال واقع شود، یکی دیگر می‌تواند تحت پوشش صفت جلال واقع بشود، ولی نباید منتظر پدید آمدن تناقض میان دیدگاه آنها باشیم؛ چرا که آنها مکمل یکدیگرند. بنده باز هم تأکید می‌کنم که ما باید در مواقعی که اختلاف پیدا می‌کنیم به عنوان وظیفه معرفت‌شناختی خود سعی کنیم یک دیدگاه



شامل تری از موضوع مورد اختلاف پیدا کنیم و تا می توانیم اختلاف موجود را کم رنگ تر نماییم.

قبسات: یعنی در واقع برای رسیدن به آن واقعیت باید معرفت خودمان را تحت وحدتی توسعه بدهیم؟

دکتر لگن هاوزن: سؤال شما در چارچوب دیدگاه عرفا

بود. عرفا معتقدند، شخص سالک باید بکوشد در سیر و سلوک خود همه این صفات را در خودش جمع کند. پس اگر سالکی که بیشتر تحت پوشش جمال است، مسیر رسیدن به حقیقت نهایی را در پیش بگیرد، ان شاء الله در سیر و سلوک خود این جلال و چیزهای دیگری را هم به دست می آورد.

قبسات: ظاهراً با بحثی که حضرت عالی فرمودید به نظر می آید اکثر این سؤالها جواب داده شد و اگر راجع به پلورالیسم معرفتی مطلب خاصی دارید و به عنوان یک استاد برای دانشجویان توصیه ای دارید، بفرمایید.

دکتر لگن هاوزن: دقت، دقت، دقت، دقت!

بنده فکر می کنم بیشتر اشکالات شکاکانه ای که در میان دانشجویان و... پیش می آید به این خاطر است که آنها به مطالب جدید و تازه به گونه دیگری نگاه می کنند و می بینیم مخصوصاً آنهایی که اهل این فنّ و شاخه نیستند، در خیلی از مباحث اصلاً دقت نکرده اند که اصل مطلب چه می گوید! این است که یکی از همین افراد چیزی را خوب مطلق می داند و یکی دیگر دیدگاهی کاملاً متفاوت با این نظر دارد. به همین خاطر هیچ کدام از آنها دست آخر نمی توانند دقیقاً بفهمند که اصلاً خود قضیه چه بود!

قبسات: یعنی در واقع احساس مسائل، بر عقلانیت آنها غلبه دارد.

دکتر لگن هاوزن: اکثراً چنین است که در این فرهنگ جوانها می خواهند مُد روز باشند و حتی خیلی از اساتید دانشگاهها نیز می خواهند نشان بدهند که چه چیزهای تازه ای می دانند و این است که برای آنها خیلی جالب است که چیز تازه ای بیاورند و بگویند این درست است.

آنهایی که کارشان حفظ ارزش های مذهبی است وقتی

که این تازه ها را می بینند بیشتر احساس می کنند که این امور ضد ارزش های ما و در نتیجه بد است. پس می بینیم که این دو تا گروه، یکی زود رد می کند و یکی زود می پذیرد، ولی به نظر بنده آنچه مهم است دقت بیشتر است که به وسیله آن سویه های مختلف این امور را از هم تفکیک بکنند و ببینند در میان این تازه ها چه چیزی درست و چه چیزی نادرست است. با این حال کمتر دیدم که چنین کاری انجام بشود. یعنی جوانها مخصوصاً در مورد پلورالیسم خیلی بحث می کنند هر چند الان یک کمی کمتر شده است. مدتی بود هر جا که می رفتم دانشجویان می خواستند در مورد پلورالیسم بحث کنند و با اصرار می خواستند بنده آن را تأیید بکنم و بگویم که چیز بسیار خوبی است.

البته باید بگویم که اکثریت آنها چیزی غیر از این عنوان نمی دانستند و هیچ کتاب و مقاله ای راجع به آن نخوانده بودند. فقط عنوان آن را می دانستند. چون چیز تازه ای بود، فکر می کردند با دیدگاه جدید و زندگی جدید سازگار است، می خواستند این را بپذیرند.

بعضی از دوستان طلبه را هم دیدم که عکس العملی در مقابل این رویکرد داشتند. آنها از بنده می خواستند که زود بگویم این مسأله (پلورالیسم) چیز بدی است و باید ردش بکنیم. بنده سعی کردم به آنها بگویم که شما یک کمی بیشتر دقت کنید؛ چرا که ما هم می توانیم یک نوع پلورالیسم سازگار با اسلام را حتی در چندین بُعد پیدا کنیم و هم می توانیم چیزی را که امروزه به عنوان پلورالیسم دینی مطرح می کنند، به صورت محکم و جدی رد بکنیم. یعنی ما می توانیم هر دو کار را انجام بدهیم. به نظر بنده این کار، از همه مهم تر است. نه این که کسی یک عنوانی پیدا بکند و محکم به آن بچسبد یا آن را رد کند، ولی فکر می کنم در هر چیزی باید ببینیم خوب و بد آن کجاست.

قبسات: بسیار متشکریم! توصیه بسیار خوبی بود. و امیدواریم جوانان ما این توصیه شما را که از سر سوز و راهنمایی است، چون چراغی فرا راه خود قرار دهند و از این که در این بحث شرکت فرمودید و ما را از نظرات خودتان بهره مند ساختید بسیار سپاسگزاریم!